

حديقة الشعراء

تأليف حاجی میرزا احمد ایشیک آقاسی شیرازی
معروف به دیوان بیگی

تذکره شعرای قرن سیزدهم هجریست شامل ۴۲۶ ترجمه (برابر نسخه آقای سلمان القرائی) بامقدمه‌یی در احوال مؤلف و سبب تألیف و شروع و ختم آن و یک‌خاتمه در احوال و آثار شاعرات ، و در ضمن تراجم بعضی از علما و عرفا و شمه‌یی از از وقایع تاریخی را هم ذکر کرده است .

ماخذ وی در تراجم شعرای نیمه اول قرن سیزدهم عبارت بوده است از : حديقة امان‌اللهی تألیف رونق سنندجی ، میکده و امق‌یزدی ، تذکره نایین تألیف طایر نایینی ، گلشن محمود تألیف محمود میرزای قاجار ، مناقب حسامیه تألیف حسینعلیخان سلطانی کلهر کرمانشاهی ، و بسیاری از اشعار منتخب را از مجموعه میرزا محمود قلندر شاه نقل کرده است .

دیوان بیگی نخست در ۱۲۶۰-۱۲۷۰ دست بتألیف این کتاب زده است ، ولی بسبب پاره‌یی موانع یک‌چند ازین خیال بازمانده ، و در ۱۲۸۷ که در یزد بشغل امیردیوانی اشتغال داشته و کتاب اخبار الیزد را مینوشته ، دیگر بار در صدد جمع و ترتیب اوراق تذکره برآمده ، از آن‌پس به اصفهان رفته و باز کار تذکره را موقوف گذاشته تا در ۱۲۹۳ که بیچار بوده و در طهران روزگار میگذرانیده مجدداً بشکارش پرداخته ، سپس به کرمانشاهان مأموریت یافته و در آنجا بمدت سه سال از ۱۲۹۴ تا ۱۲۹۶ ه.ق. تألیف خود را تکمیل کرده است .

ترتیب تراجم القبا بیست‌از آبانی طهرانی تا یغمای چندقی و خاتمه در ذکر نه‌شاعره است از بی‌باک تر کمانیه تا والیه دختر خاقان .
آغاز : بسمله (جای خطبه سپیدست) و بعد چنین گوید فقیر ضعیف احمد بن

ابوالحسن...

انجام :

ای بدر تمام بر شبنم مهتابی

در ظلمت هجر بودنم تا کی و چند

نسخه اصل ۱۴۳ برگه، تحریر در متن وهامش، و چون نسخه اول است بیک قاعده نیست. کاغذ رنگارنگ، جلد تیماج مشکی ۲۵ × ۲۴ این نسخه متعلقست بدوست فاضل آقای جعفر سلطان القرائی که در بهمن ماه ۱۳۴۱ آنرا با تذکروه‌های شکرستان پارس و بهجة الشعرا از تبریز به طهران آورده و در اختیار بنده گذاشتند تا در تألیف تاریخ تذکروه‌های فارسی از آنها استفاده کنم، ازینرو سپاسگزار ایشانم.

نسخه ثانی حدیقة الشعر که آن نیز بخط مؤلف است. جزو کتب استاد فقید مرحوم عباس اقبال آشتیانی بوده و قسمتهایی از آنرا در مجله یادگار درج کرده است، وی پیش از سفر فرنگ تذکرة مزبور را به استاد دانشمند آقای علی اصغر حکمت واگذار کرد، و ایشان با سایر کتابهای خود یکجا بکتابخانه دانشکده ادبیات طهران اهداء فرمودند.

در نسخه آقای سلطان القرائی بعضی از تراجم مکررست، و برخی بدون شعر و عده‌ی هم شرح حالشان اصولاً نوشته نشده و فقط نام و شعرشان مسطور است، ولی نسخه ثانی با تجدید نظر کامل نوشته شده و با نسخه اول اختلاف بسیار دارد، این نسخه در فهرست مجموعه وقتی آقای حکمت معرفی شده است.

دیوان بیگی سال ۱۲۴۱ در شیراز ولادت یافته و تاریخ قاجاریه و نخبه‌المصیبات احمدی و ذیلی بر ریاض الجنة نیز از تألیفات اوست.

مرحوم اقبال سال وفات دیوان بیگی را ۱۳۱۰ نوشته و این تاریخ درست نیست چه که وی در زمان تألیف فارسنامه ناصری (۱۳۱۳ ه. ق.) حیات داشته، چنانکه مؤلف فارسنامه نوشته است: «در کنج قناعت گنج راحت را یافته گذرانی دارد» (ج ۲ ص ۱۳۰)

نقل سه ترجمه از حدیقة الشعراء که مرتبط با یکدیگرست

میرزا محمود قلندر شاه خوبی صاحب خط و ربط و کفایت و دانش بوده و برادر کوچکتر میرزا مهدی است که خواهد آمد، قلندر شاه مدتی که مشهد مقدس را مرحوم نایب‌السلطنه عباس میرزا حکومت داشت و بیشتر یکی از فرزندان را بنیابت حکومت می‌گذاشت، کار پیشکاری میکرد، مدتی هم در کرمانشاه بوزارت محبعلی خان ماکویی اشتغال داشت، اما در تمام عمر طالب صحبت فقرا و عرفا و خدمت بسیاری از ایشان رسیده و فیوضات دیده و بواسطه وسعت مشرب به قلندر شاه موسوم گردیده، فقیر در سال ۱۲۹۴ در کرمانشاهان درس شیخوخت که هفتاد و سه سال از عمرشان گذشته بود خدمتشان رسیدم، بسیار با ذوق و خوش صحبت والیف و خلیق و شفیق باهمان وسعت مشرب سابقه دائم‌الذکر و الفکر و مراقب اوراد و اذکار و غالباً شبها بیدار است.

اما شعر - اوقات دائمی صرف آن کار نداشته که تخلص و دیوانی داشته باشد، گاهی به آزمایش طبع چیزی می‌گفته، اما خوب می‌گفته، حال که تارکست، این چند شعر را بخاطر داشته فرمودند و نوشت:

در پیش جمال تو سراپا نظرستم
صدبار من این پرده ناموس دریدم
ساقی دگرم با می گلرنگ چه حاجت
گرسیم وزرم نیست چه غم گو که نباشد

از غیر چه پروا که ز خود بیخبرستم
غیر از تو ندیدم صنمی تا پیرستم
پیمانه لبالب چو ز خون جگرستم
در سایه سیمین تن زرین کمرستم

دیوان بیگی در حدود صد و پنجاه بیت از وثیت کرده است آنگاه مینویسد:

عارفه خانم صبیحہ حاجی حسین شهید از فقرای سلسلہ نعمت اللہیہ است، و فقرای آن سلسلہ که در طهران اند نسبت بمشارالہیہا ارادت میورزند و نیاز میبرند، و او نیز نیاز را بمستحقین سلسلہ میرساند، بعلاوہ در نیمہ شعبان تمام فقرای سلسلہ را دعوت کردہ دیگجوش کامل میدہد، در یکی از روزهای نیمہ شعبان کہ روز ولیمہ و دیگجوش مقررہ عارفہ خانم بود، قلندر شاہ را حالت وجدی روی دادہ این غزل را از روی شور بسرود:

غزل

ہومیزنم ہومیزنم ، در ہر سر کومیزنم
چون پنجہ ہا افکنم بر سولجان واہو
من ذات اسم اعظم سر طلسم مبہم
دوزخ گلستان میکنم، چون خندہ بر روی آورم
از رنگ روی میزبان، گر شہمی سازم بیبان
از حکمت یونانیان، گر نکته بی سازم عیان
من ساقی فیاضیم ، من مطرب مرتاضیم
فانی نکردم باقیم ، تا دم ز یاہو میزنم

واما میرزا محمود قلندر شاہ علیہ الرحمۃ و الرضوان، در گرامان شاہان دوزخ نشان در روز یکشنبہ دہم شہر سفر سنہ ۱۲۹۶ ہجری بدرود جہان نمود و از محنت آباد جہان برآسود، و اجابرا بفرقت خود قرین ہزارگونہ الم فرمود، رحمۃ اللہ

«حدیقۃ الشراء ص ۱۷۵»

دیگر:

خسرو سندنچی - تخلص خسرو خان والی کردستان است و پدرش امان اللہ خان بن خسرو خان نیز والی آن مملکت و حالش بیان شدہ خودش مردی با سواد و کمال بودہ بمساکت مرحوم فتحعلیشاہ مفتخر گردید و از آن زن صاحب اولاد و منجملہ رضاقلیخان است کہ آن ہم حکومت کردستان کردہ و ہمیشہ مرحوم محمد شاہ داماد مہرور نایب السلطنہ طاب ثراء بودہ پسر دیگرش نیز امان اللہ خان معروف بہ غلام شاہ خان است کہ ہم حکومت کردہ ، ہم شہر میگفتہ و دیوان ہم دارد کہ فقیر تا حال ندیدہ ام بعد اگر بدست آید نوشتہ میشود ، خلاصہ مشارالہ در رحلت پدرش کہ سال ہزار و دوست و

چهل است بیست و دو ساله بوده که بحکومت کردستان منصوب شده است ، و نه سال حکومت کرده در سنه ۱۲۴۹ فوت شده رونق در تذکره خود برخی از اشعارش را نوشته ، از آنجمله فقیر قدرقلیلی را درینجا ثبت نمودم ،

«حدیقه الشعراء ص ۶۳»

از مجموع ۱۲ بیتی که دیوان بیگی ثبت کرده است فقط چهار بیت نقل میشود :

عذر واعظ بنهیم وره دیگر گیریم	خوشتر اینست که از مدرسه دل بر گیریم
عمر ضایع شده را خاتمه از سر گیریم	مدت بیهوده را فاتحه از بر خوانیم
کام جانان بدم خنده ساغر گیریم	لوت دامان به نم گریه میناشویم
شمنی نیست که روزی مقدر گیریم	وربمی خوردن ماطعنه زند واعظ شهر

دیگر :

مستوره - زوجه خسرو خان والی کردستان از جمله نسوانیست که در عصر خود بر رجال مزیت داشته و کلیه شرح حالش خارج از مقصودست ، در غزل سرایی و بذله گویی و شیرین سخنی و دلفریبی و وحید زمان بوده دیوان غزلیاتش را خود جمع کرده اما نسخه او بدست نیست و فقیر درینجا بیک حکایت از او که از میرزا محمود قلندر شاه شنیده و دو شعر که در مسودات او دیده اکتفا میکند ، بعد اگر دیوانش بدست آمد ، یا شمری استماع شد ، در ملحقات الحاق خواهد شد ، انشاء الله :

حکایت قلندر شاه گفت شنیدم که مستوره در دیباچه غزلیات خود نوشته که من بعد از فوت خسرو خان والی شوهر نخواهم کرد . واگر شوهری اختیار کنم کسی خواهد بود که در دیوان من غلطی پیدا کند و من نه بهوای مواسلت . بل بطلب مغالزه و صحبت با ایشان پیام دادم که دیوان خود را بدهید مطالعه کنم ، شاید بتوانم ایرادی وارد آورم ، مرا بر سرای خود طلب کرد و امر بتوقف فرموده دیوان خود را نزد من گذاشت ، و خود از خانه بیرون رفت من دیوان را مطالعه کرده دیدم در یک غزل گدا را باشاه و سپاه قافیه کرده ، آن شعر را نوشته بیکى از خادماش دادم که با ایشان برسان و بگو که بعهده خود وفا کند ، رفت و برگشت و پیام طفره آمیزی آورد که اکنون در حمام میهمان جمعی از اکابر نسوانم و مجال جواب مفصل ندارم ، ولی هر یک از همگنان در وقت خضاب شمیری از شعرا خوانده اند ، و من از خود یا بالبدیهه این بیت را گفته ام :

نه رنگ خضابست بر آن دست نگارین از خون من خسته بکف بسته حنا را

و تو این بیت را بپادااش آن بیت قبول کن ، من جواب فرستادم که این بیت صحیحست اما جواب آن غلط را نخواهد گفت ، و مرا از طلب مقصود باز نخواهد داشت ، ثانیاً پیام داد که مطلبی گفته ام مرتجلاً که همه عذر مرادقع خواهد گفت ، و اینست :

بچین زلف تو یک کاروان دل افتادست شبست و قافله غافل بمنزل افتادست

من دیدم انصافاً این مطلع را خوب گفته ، مقصودی هم سوای مغالزه و صحبت نداشتم ساکت شدم تا پیامد او زهر نوع سخن در میان آوردیم ، و مدتی از فیض معاشرت و مصاحبتش مستفیض بودم . و غیر از آن دو شعر که در ضمن حکایت مسطور مذکور شد ، دو شعر دیگر هم در نوشتهجات قلندر شاه بنام او دیده شد :

گرم خسرو چو شیرین از وفا پا بست نمودی * * *
 گر ز مستوره خبر می پرسی * * *
 بمالم خلق را رسواتر از فرهاد می کردم
 ذاب من هجرک لحمی و دمی
 «حدیقه الشعراء ص ۲۳۵»

(ماه شرف خانم ۱۲۶۳ هـ)

مستوره کردستانی

صبحست و صبحی زدگان را تب و تابست
 ما گوش بر افسانه ز هاد نداریم
 دی شیخ بمسجد سخن از تو به هم میگفت
 گر سبحة صد دانه گسستم نه گنه بود
 یکبوسه بیکممر تمتع نگر قسیم
 چاه ذقنت مسکن مشکست و عبیرست
 ساقی قدحی چاره غمها می ناپست
 کاو راد سحر گاهی ما جام شرابست
 در مصطبه امروز زمی مست و خرابست
 ز نار ز زلف تو بیستم که ثوابست
 از لعل تو کان غیرت یا قوت مذا بست
 کنج دهنتم معدن عطرت و گلابست

دانم نظر مهر به مستوره نداری

وین نیم نکه با منت از روی عتابست

* * *

من آن زنم که بملک عفاف صدر گزینم
 زخیل پردگیان نیست در زمانه قرینم

* * *

سروش کلگون ز هجر آن لب ، ز دیده ریزم بسان کوکب
 اگر نه ایمه ز مهر امشب ، بکلبه ما قدم گذاری

* * *

ماییم و غمی و دیده گریانی
 جز خسرو آفاق طیبی نبود
 سوزی و تبی و سینه بریانی
 کز لطف دهد درد مرا درمانی

* * *

من خود ندیدم در جهان چون نقش رویت ای پری
 در نوع انسان کی بود شوخی بدین خوش منظری
 گل پرده بر رخ افکند از خجلت رویت اگر

صبحی بسوی گلستان با این لطافت بگذری

* * *

گل آمد و عندلیب شیدا است
 هنگام می و نشاط و صحراست

* * *

شاهها خبری بمرز کویت نرسید
 طغرای سعادتسی بنام من زار
 جان دادم و قاسدی زسویت نرسید
 از مهر ز کلک مشکبویت نرسید

* * *

افسوس که گرد قمرت هاله گرفت
 آهی که من از سینه کشیدم جانا
 خار آمد و اطراف گل و لاله گرفت
 در روی تو آتش زد و تبخاله گرفت
 منقول از مجموعه الادب نسخه شماره ۴۹۴۹ کتابخانه آستان قدس.